

## « هَوَى » یا « هُدَى » در کلام وحی!

... و راسخان ( ریشه داران ) در علم گویند:  
بدان باور داریم ، همه کتاب از جانب پروردگار  
ماست ، و تنها خردمندان پذیرای این پندند.  
آل عمران ۷

استاد عالیقدر جناب آقای دکتر سروش

مصاحبه خبرنگار رادیو جهانی هلند با جنابعالی را که تحت عنوان « کلام محمد » منتشر شده بود ، پس از مدتی از انتشار آن خواندم و استقلال رأی و شجاعت علمی شما را در بیان آنچه درست می پندارید ستودم ، بی تردید نظریات شما در مواردی هم که خلاف باورهای عمومی است ، از آنجا که حرکت آفرین و انگیزنده ایمان های آرام گرفته و ساکت است ، باید مورد استقبال و استفاده قرار گیرد و صاحبان اندیشه را به میدان تضارب آراء و تبادل افکار فرا خوانده و در جدالی احسن و دعوتی حکیمانه به سوی حقیقت ، فضای فرهنگی بسته و بی نور جامعه ما را گشایشی بخشد.  
این قلم نیز که همواره از آثار فکری شما سود برده و گهگاه نیز نقد و نظریاتی تقدیم داشته است ، این بار نیز می خواهد با طرح سئوالاتی که از تعارض استنباط خود از کتاب خدا با نظریات اخیر جنابعالی ناشی شده است ، به بارور شدن این بحث با بضاعت مزجات خود مددی برساند ، باشد تا به یاری نازل کننده کتاب ، گامی به شناخت کلام وحی نزدیک تر شویم.

عرایض بنده پراکنده و از زوایای مختلفی است که ذیلاً به استحضار می رساند:

### گوینده و مخاطب قرآن کیست؟

پاسخ این سئوال را خارج از بحث های کلامی و مجادله های لفظی ، به سادگی می توان با یکبار مرور این کتاب دریافت کرد. ظاهر قرآن آشکارا نشان میدهد که حتی یکبار هم پیامبر سخنگو نیست و حتی یک آیه هم در سراسر قرآن نمی یابیم که گوینده اش رسول مکرم باشد ! البته ، در مواردی با ذکر : قال الرسول ، اذ تقول و ... گفتار او نقل شده است ، ولی گوینده آن خداست نه پیامبر ! و این حقیقتاً شگفت آور است.  
چند سال قبل ترجمه ای از قرآن را به یک معلم آمریکائی که پس از وقایع یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ کنجکاو به محتویات قرآن شده بود ، دادم . اولین سئوالی که در دیدار بعدی بلافاصله از من کرد ، این بود که : « گوینده و مخاطب قرآن کیست ؟ ! »

او که در کتاب مقدس همواره حواریون و نویسندگان بخش های مختلف کتاب را « گوینده » مستقیم ( یا از قول حضرت موسی و حضرت عیسی ) یافته بود ، از تنوع و تغییر دائمی گوینده و مخاطب در قرآن ( که کاملاً مغایر و

من البته در آنروز پاسخ مختصری به او دادم ، ولی سئوالش همچنان در ذهنم باقی مانده بود تا امروز که به برکت مصاحبه شما توانستم پاسخ دقیق تری برای آن به شرح ذیل پیدا کنم:

## الف : گوینده

قرآن البته « خدای نامه » است و یکسره از قول او با ضمائر متکلم وحده (من) ، متکلم مع الغیر ( ما ) یا غائب و در زمان های مختلف روایت می کند ، با این حال گاهی فرشتگان گوینده می شوند ، گاهی انبیاء ، گاهی هم خود ما ( در سوره حمد ، یا در خلال ربناهای قرآن ) و بالاخره گاهی هم ابلیس !  
از آن عجیب تر از آن ؛ در مواردی هم زمین و آسمان و پوست بدن ( فصلت ۱۱ ، ۲۱ و مشابه آن ) .

## ب : مخاطب

تنوع در مخاطبین قرآن به مراتب بیش از گویندگانش است و این فراگیری و شمول را در هیچ کتاب دیگری نمی بینیم . خود همین تغییر دائمی زمان ( ماضی ، مستقبل و حال ) و ضمائر ( همه حالات ششگانه ) و تفاوت مخاطبین ، نشانه خدائی و فرا زمانی فرا مکانی بودن آن است که دیگران را از آوردن مشابهش نا توان می سازد.

اما انواع مخاطبین :

- مخاطب قرآن در مواردی ، بخصوص در سالهای نخست ، شخص پیامبر است یا اهل بیت او ...<sup>۱</sup>
- گاهی مخاطب مومنین اند و خدا درباره پیامبر با آنها سخن میگوید !! در این حالت آورنده قرآن غائب فرض می شود.<sup>۲</sup>
- مردم معاصر پیامبر ( اعم از مومن و کافر و منافق ) مخاطب مستقیم آیات زیادی هستند.
- در بسیاری از موارد ، اهل کتاب و بنی اسرائیل مخاطب واقع شده اند ، به گونه ای که انگار این کتاب برای هدایت آنها و در تائید و تصدیق و تقویت تورات و انجیل نازل شده است.
- « ناس » ، یعنی توده های مردم ، صرفنظر از ملت و آئین با خطابه های : یا ایها الناس ( ۱۹ بار ) یا ایها الانسان ، یا بنی آدم و ... مخاطبین آیه های زیادی هستند. قرآن خود را : « هدی للعالمین » ( هدایت برای عالمین ) ، « کافه للناس » ( فراگیرنده همه مردم ) ، « نذیراً للبشر » ( هشدار دهنده به بشریت ) و « رحمه للعالمین » معرفی کرده است.
- مخاطب قرآن گاهی فرشتگان هستند<sup>۳</sup> ، گاهی هم ابلیس<sup>۴</sup>
- زمین و آسمان<sup>۵</sup> و حتی موجودات<sup>۶</sup> نیز گاهی مخاطب قرآن واقع شده اند!

۱ - با خطاب های یا ایها النبی ، یا ایها الرسول ف یا ایها المزمّل ، یا ایها المدثر ، یا نساء النبی و ...

۲ - مثل توبه ۱۲۷ و احزاب ۴-۲۱-۴۰-۵۳-۵۶-۶۹ و مشابه آن

۳ - مثل بقره ۳۰ و ۳۴ اعراف ۱۱ ، حجر ۲۸ و ...

۴ - حجر ۳۲ - ص ۷۵ و ...

۵ - فصلت ۱۱ و ۱۲

۶ - نحل ۶۸ و ۶۹

در موارد فوق ، اعم از گوینده یا مخاطب ، خدا به عنوان یکی از دو طرف گفتگو و پیام مطرح است. عجیب این که در آیاتی از قرآن خدا نه گوینده است و نه مخاطب ، بلکه آنچه نقل شده « دیالوگ » یا گفتاری است در زمینه های زیر :

- مکالمه اهل بهشت با یکدیگر یا با جهنمیان<sup>۱</sup>
- مکالمه جهنمیان با یکدیگر یا با بهشتیان<sup>۲</sup>
- مکالمه فرشتگان با بهشتیان یا جهنمیان<sup>۳</sup>
- مکالمه ابلیس با جهنمیان ( و بر عکس )<sup>۴</sup>

عالم قیامت هنوز رخ نداده است و جز خدا ، که خالق زمان و مکان و خارج از آندوست ، کسی نمی تواند ناقل این احوال و اقوال باشد. چگونه پیامبر محدود در زمان و مکان می توانسته گوینده این سخنان باشد؟

همانطور که گفته شد ، حتی برای نمونه ، یک آیه هم در قرآن نمی بینیم که پیامبر به زبان خودش ( نه نقل خداوند ) مردم را مخاطب قرار داده باشد. در حالیکه اشعار مولوی و حافظ ، مگر در مواردی نادر ، تماماً سخن مستقیم آنان خطاب به مردم است.

آیات قرآن در پنج زمینه: ۱- گذشته ( تاریخ انبیاء و امت های پیشین ) ، ۲- حال ( معاصرین پیامبر ) ، ۳- آینده ( احوالات قیامت ) ، ۴- طبیعت ( آیات خدا در آفاق و انفس ) و ۵- شریعت ( اصول و قوانین زندگی سالم ) نازل شده و هر سوره ای ترکیب و آرایشی از این هماهنگی را نشان میدهد. پیامبر اسلام به دلیل « امی » بودن ، به جز مختصری از مورد سوم ، هیچ اشراف و اطلاعی از این مجموعه ، نداشته است تا گوینده این شگفتی ها باشد.

قرآن اصرار دارد بر این نکته تأکید کند که او ( قبل از نزول قرآن ) « نمیدانست کتاب چیست و ایمان کدام است ». <sup>۵</sup> در عمر خود نه کتابی خوانده و نه خطی نوشته بود<sup>۶</sup> و « فقط » از « وحی » تبعیت می کرد.<sup>۷</sup>

## دیگته کردن قرآن

چگونه ممکن است قرآن کلام پیامبر باشد در حالیکه در این کتاب ۳۳۲ بار فرمان « قل » ( بگو ) به پیامبر داده شده و او عیناً این فرمان را با ذکر کلمه « قل » در قرآن آورده است!! از قزافی ( راست یا دروغ ) نقل شده است که گفته بود حال که پیامبر همه این اوامر را ابلاغ کرده است ، بهتر است برای خلاصه کردن قرآن همه « قل ها » را حذف کنیم !!

۱ - طور ۲۵ ، مدثر ۷۴

۲ - ابراهیم ۲۱ ، غافر ۴۷ و حدید ۱۳

۳ - نحل ۲۸-۳۲

۴ - ابراهیم ۲۲

۵ - شورا ۵۲

۶ - عنکبوت ۴۸

۷ - در ۱۳ آیه از جمله اعراف ۲۰۳

باز هم عجیب آن است که ۳۳۱ بار در این کتاب سخن دیگران و عموماً مخالفین ( با افعال : قالوا ، یقولون و ... ) آمده و قرآن با آزاد منشی پند آموزی عیناً گفتار دشمنان خدا و رسول را نقل کرده تا یکطرفه به قاضی نرفته باشد!! آیا می توان گفت پیامبر شخصاً خلاف تعالیم خود چنین تصمیمی را گرفته بود

## لحن قرآن درباره پیامبر

آنچه برخی از خوانندگان قرآن را به شگفتی ، و برخی از مفسران را به توجیه و تغییر ظاهری برخی آیات وا داشته است ، لحن این کتاب درباره پیامبران ، به طور اعم و پیامبر مکرم اسلام به طور اخص است ، به طوری که بیش از تجلیل و تمجید و تحسین ، لحن تذکر و تربیت و تنبیه و حتی تهدید !! دارد. ما معتقد هستیم که « متولی باید احترام امام زاده را نگه دارد »! راستی چرا خدا بندگان برگزیده اش را عتاب و خطاب می کند و هشدارهای هراس آور می دهد؟

- حد اقل چهار بار در موضوعات مربوط به : قضاوت میان مردم ، تحمل مخالفین ، توحید و قیامت ، به پیامبر اسلام دستور « استغفار » داده است<sup>۱</sup> هر قدر هم در توجیه و تأویل و تغییر معنای متعارف « استغفار ذنوب » تلاش کنیم ، اصل آنرا نمی توانیم انکار نمائیم.
- نوزده بار در قرآن هشدار صبور بودن به پیامبر داده شده است. :  
احقاف ۳۵- همچون رسولان دارای اراده صبر کن و بر( ایمان آوردن مخالفان یا عذاب آنان ) طلب شتاب مکن...  
ص ۱۷- بر آنچه می گویند صابر باش و بنده ما داود را بیاد آر که ( در تحمل گفتار مخالفین ) نیرومند بود.  
قلم ۴۸- در تحقق حکم پروردگارت صابر باش و همچون صاحب الحوت ( یونس ) نباش که ...
- ۹ بار خداوند با فرمان « لا تطع » ( مبادا اطاعت کنی ) پیامبر را از پیروی کافرین ، منافقان ، غافلان ، اکثریت گمراه و ... هشدار داده است.
- سوره احزاب که بخشی از آن درباره پیامبر و اهل بیت آنحضرت است ، با جمله : « ای پیامبر از خدا بپرهیز » یا ایها النبی اتق الله ... « آغاز می گردد.
- اصلاً یک سوره در قرآن با اشاره به « محروم کردن پیامبر بر خود ، آنچه را که حلال بود ) ! سوره « تحریم » نامگذاری شده است ، تا با مذمتی تلویحی نشان دهد پیامبر اسلام حتی در مورد شخص خود نیز اختیار اعمال نظر نداشته است ، چه رسد به اصل کتاب ! :  
یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک ... ( ای پیامبر چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده بود بر خود حرام کردی ... )
- تنها مذمت فوق نیست ، که در ارتباط حبیب و محبوب صادر می شود ، سوره ای دیگر به نام « عبس » یک چهره در هم کشیدن ساده پیامبر را در برابر کوری که مجلس هدایتی مهمی را با خطاب های بلند « یا محمد » خود مختل کرده بود ، نامگذاری می شود و این نقد را در تاریخ ابدی می کند!

## ابطال پذیری اشارات تاریخی قرآن

جناب دکتر، از آنجائیکه شما در تأیید نظریه تان اشاره ای به دیدگاه مرحوم طالقانی داشتید ، عبارت ذیل را که عیناً در تفسیر سوره « عبس » و درباره روی در هم کشیدن رسول آمده باستحضارتان می رسانم:

« شخص پیامبر اکرم (ص) در طریق رسالت و دعوت آنچنان محکوم و مقدور وحی بوده که در کمترین اندیشه و حرکاتش مراقبت می شده ، و همین دلیل قاطع است که وحی پیامبران از نوع کشف و الهامات عادی نیست و همچنین از مبدء لاشعور که روان کاوان جدید برای توجیه هر پدیده نفسانی به آن روی می آورند و آن را کلید رمز برای گشودن اسرار روحی می شمارند نمی باشد . . .

مبدء وحی که در طریق انجام رسالت الهی و پیشرفت آن ، مراقب رسول مسئول رسالت بود آن چنان که به اندیشه ها و اطوار و حرکات ، حتی نگاه ها و خطوط چهره اش عنایت خاص داشت»

جنابعالی اظهار داشته اید :

« آن چه قرآن درباره وقایع تاریخی ، سایر ادیان و سایر موضوعات عملی زمینی می گوید ، لزوماً نمی تواند درست باشد.»

در جای دیگری اضافه کرده اید:

« اگر قرآن را بخوانید ، حس می کنید که پیامبر گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح ، در حالیکه گاهی اوقات پر ملال است و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معولی است.»

اما آن چه خداوند « درباره وقایع تاریخی و سایر ادیان » در قرآن ذکر کرده است صریحاً مؤکد ساخته که:

« اینها اخبار غیبی است که بر پیامبر وحی می شود ( ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک ) نه نقل سینه به سینه مردم و اسطوره های تاریخی نگاه کنید. »

سوره هود آیه ۴۹ ( درباره داستان طوفان نوح )

این از اخبار غیبی است که بر تو وحی می کنیم . نه تو و نه قومت هیچکدام قبلاً از آن آگاهی نداشتید .

سوره یوسف آیه ۱۰۳ ( درباره ماجراهای یوسف و برادرانش )

این از اخبار غیبی است که بر تو وحی می کنیم ، تو نزد آنها نبودی آنگاه که قرعه کشی می کردند تا کدامیک کفالت مریم را به عهده بگیرند و آنگاه ( نیز ) که با یکدیگر در این موضوع مخاصمه می کردند.

سوره هود آیه ۱۰۰ ( درباره ماجراهای فرعون و قومش )

این از اخبار مردم شهرهاست که « ما بر تو می سرائیم ) برخی همچنان بر پا و برخی از صحنه هستی درو شده اند .

به طور کلی قرآن همه قصص انبیاء را « کلام خدا » و ذکر و یاد آوری مستقیم او بر رسول نامیده ( طه ۹۹ ) و آنها را « قصص الحق » یعنی ماجراهای تحقق یافته و راستین ، نه سمبلیک و اسطوره ای شمرده است.

- خداوند از این که پیامبر با حسن نیت و خوش بینی ذاتی خود همواره اجازه خواستن منافقان برای ترک جبهه به بهانه های مختلف را رخصت می داد و حکمت و ضرورت « نه گفتن » را بعضاً نادیده گرفته بود ، او را « مشمول عفو خدا » می شمارد :

توبه ۴۳ - خدا تورا ببخشد ! چرا به آنها اجازه دادی . . . (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ. . .)

جناب دکتر ، اگر « پیامبر آفریننده و تولید کننده وحی است » ، چگونه می توان دلایل روشن و تهدیدهای بسیار شدید ذیل را نادیده گرفت :

حاقه ۳۸ تا ۴۹

«سوگند به همه آنچه می بینید و همه آنچه نمی بینید که این قرآن قطعاً سخن رسول گرامی (جبرئیل) است و سروده های یک شاعر نیست ، ولی اندکی باور می کنند ! گفتار یک کاهن هم نیست ، هر چند اندکی پند می پذیرند، بلکه نازل شده ای از جانب رب العالمین است . اگر او ( پیامبر ) سخنانی بر ما بسته بود، قطعاً او را به چنگ قدرت می گرفتیم ، آنگاه شاهرگش را قطع می کردیم ، در حالیکه هیچیک از شما قادر به دفاع از او نبود.»

همچنین : اسراء ۷۳ و ۷۴

« نزدیک بود از آن چه بر تو وحی کردیم غفلت کنند که غیر آن را به ما نسبت دهی ، تا در این صورت تورا به دوستی گیرند، و اگر تو را ثبات قدم نبخشیده بودیم ، نزدیک بود اندکی به آنان متمایل شوی . در این صورت تو را دو چندان در حیات دنیا و دو چندان پس از مرگ می چشاندیم و در برابر ما هیچ یاوری برای خود نمی یافتی.»

## پیامبری و شاعری

جنابعالی با استفاده از استعاره شعر برای تبیین مسئله وحی آورده اید:  
وحی « الهام » است. این همان تجربه ای است که شاعران و عارفان دارند. . . وحی بالاترین درجه شعر است ، شعر ابزاری است معرفتی . . . شاعر احساس می کند منبعی خارجی به او الهام می کند . . . شاعر می تواند افق های تازه ای را به روی مردم بگشاید.

بنده مطلقاً منکر وجوه مثبت شعر و ادب و انواع هنرها در تلطیف روح انسانی و تقویت اهداف آرمانی آدمی نیستم ، و نیز میدانم که کاربرد و مدعای شعر امروز با آنچه در روزگار جاهلیت مرسوم بود بعضاً متفاوت است ، با این حال از آن جایی که شناسائی وحی از طریق استعاره شاعری را در تعارض با اصرار جدی قرآن در تفکیک این دو

۱- با توجه به مورد مشابه در سوره تکویر آیه ۱۹ و همچنین آیه ۹۷ سوره بقره می توان فهمید منظور از « رسول کریم » جبرئیل است.

جنابعالی بهتر می دانید که « شاعری » اتهامی بوده است که منکرین پیامبر علیه او به کار می بردند و قرآن اصرار داشته تصریح نماید:

« پیامبر را شعر نیاموخته ایم و ( شاعری ) شایسته او هم نیست ، آن ( چه عرضه کرده ) جز یادآوری و خواندنی روشنگری نیست . تا هر آن کس را که زنده است از خطرات هشدار دهد و گفتار را درباره ناسپاسان تحقق بخشد » ( یاسین ۶۹ )

شما شعر را در کنار علم و فلسفه ابزاری معرفتی تلقی کرده اید ، که از منبعی خارجی به شاعر الهام می شود. اما قرآن این منبع را اوهام و خیالات و ذهنیات دور از عمل می نامد که موجب سرگردانی در وادی های بی مسئولیتی و دل خوشی به خیال پردازی های سرگرم کننده می شود ، البته باستثناء شمردن کسانی که هنر خود را در خدمت دفاع از محرومین و ظلم ستیزی قرار می دهند.

سوره شعراء آیه ۲۲۴

شاعران را رهروان گمراهی ( نه رشد ) پیروی می کنند ، آیا نمی بینی که در هر صحرای سخن سرگردانند و سخنانی ( به مبالغه ) می گویند که به آن عمل نمی کنند؟  
اگر شاعرانی همچون سعدی و حافظ و مولوی و امثال آنها در سرزمین های دیگر سخنانی نغز و نکته آموز گفته اند ، یا از منبعی الهی الهام گرفته و به « حبل الله » چنگ زده اند و یا به حبلی از مردم ( حبل الناس ) و حمایت از آنها در برابر ستمگران آویخته اند. و گرنه تاریخ ما لیست بلندی از شاعران مدیحه سرای درباری که صله بگیر سلاطین و سرپوش ستم کاریهای آنها بودند پیش رو دارد.

## وحی مکانیسمی عام

جنابعالی در تبیین خود از مسئله وحی و با نقد دیدگاه سنتی ، در واقع دو نظریه مخالف را به سادگی تعریف کرده اید :

۱- دیدگاه سنتی ، که قرآن را به تمامه کلام خدا ، مصون از خطا ، و پیامبر را همچون ضبط صوت تکرار کننده الهامات می داند .

۲- دیدگاه نو گرایان ، که قرآن را کلام پیامبر، و در مسائل این جهانی و جامعه انسانی خطا پذیر و قابل نقد می داند.

این قلم را گمان بر این است که ضمیر به کاربرده شده در مکانیسم وحی، چه بسا راهنمای مفیدی برای نزدیک شدن به فهم مسئله و رسیدن به تلفیقی از این دو تلقی باشد و به خواست خدا برخی سوء تفاهم ها را مرتفع سازد .

توضیح آنکه خداوند در قرآن افعال خود را گاهی با ضمیر « من » ( انی ، انا ، و . . . ) مطرح کرده است <sup>۱</sup> و گاهی هم با ضمیر « ما » ( انا ، نحن و . . . ) <sup>۲</sup> و عجیب اینکه مسئله وحی را ، به غیر از یک استثناء <sup>۳</sup> ، همواره ( ۳۳ مرتبه ) با ضمیر متکلم مع الغیر ( ما ) عنوان کرده است ! <sup>۴</sup> مثل : اوحینا ( ما وحی کردیم ) ، نوحی ( ما وحی می کنیم ) ، نوحیه ، نوحیها ، وحینا ( وحی ما ) .

براستی چه تفاوتی میان « من » خدا با « ما » او در مکانیسم وحی وجود دارد و چرا مسئله وحی را مربوط به « ما » شمرده است؟! این ما چه کسی یا چه کسانی هستند؟!

در مثالی ساده شاید بتوانیم به فهم مسأله نزدیک شویم ، وقتی مدیر مدرسه ای اعلام می کند « ما » امسال یکصد نفر در دانشگاه قبولی دادیم ، هیچکس فکر نمی کند که این موفقیت با دخالت شخصی و پارتی بازی شخص مدیر حاصل شده است ، بلکه بدیهی می داند که عملکرد مدیران ، معلمان و کارکنان مدرسه تحت سرپرستی و برنامه ریزی مدیر از یکطرف ، و همت و تلاش قبول شدگان از طرف دیگر این پیروزی را بار آورده است .

در مدرسه هستی نیز پیامبران و اولیاء الهی شاگردان ممتازی هستند که توفیق ورود به دانشگاه سعادت و رضایت رب را پیدا می کنند، با این تفاوت که نقش مدیر در مدارس دنیائی محدود و معین و عاملی در کنار عوامل دیگر است و نقش « رب العالمین » مطلق و همه جانبه و مولد و موجد بقیه عوامل می باشد.

جنابعالی با دخالت دادن احساسات و احوالات روحی پیامبر و حتی تأثیر شاد و طربناک یا ملول و محزون بودن او در متن این کتاب ، در حقیقت قرآن را به دو بخش خدائی ( مربوط به خدا شناسی ، آخرت و اخلاقیات ) و بخش تاریخ و اجتماعیات و . . . که ابطال پذیر و در معرض خطا هستند تقسیم کرده اید؟! و پیامبر را شاگرد اولی شمرده اید که تنها بعضی از نظریات مدیر مدرسه هستی را منتقل کرده است.

از آن جائی که در مکانیسم وحی ، ضمیر « ما » ، نقش پروردگار ( مشیت حکیمانه هدایت و رحمت او ) را در به کار انداختن انرژی ها و عوامل وحی ( جبرئیل امین ) نشان می دهد، و شخص رسول جزئی از ضمیر « ما » و میوه و محصول این فرآیند است ، این جزء که « امانت دار » پیام و مأمور ابلاغ آن به مردم است، نمی تواند حامل بخشی از پیام بوده و بخشی دیگر را « به زبانی که خود می داند ، و به سبکی که خود به آن اشراف دارد ، و با تصویر و دانشی که خود در اختیار دارد منتقل نماید . »

اگر شاگرد اول مدرسه هستی ، نقش کاملاً مشابه بقیه شاگردان ( در مدارس دنیائی ) پس از خاتمه تحصیلات داشت ، اشکالی پدید نمی آورد که به راه خود برود ، اما از آنجا که حامل امانت « نبوت » و آگاهی بخشی به دیگران شده ، منطقاً نمی تواند تعالیمش مخلوطی از « جنبه های کاملاً بشری » و محصول طربناکی یا تلخکامی او از یک طرف و « جنبه های الهی » از طرف دیگر باشد.

۱ - عمدتاً در مواردی که مسئله توحید مطرح است و بندگان باید فقط نقش او را بشناسند ، مثلاً در دعا ، عبادت ، توکل ، شکر و غیره .

۲ - در یک جستجوی تحقیقی ، معلوم گشت که خداوند در قرآن ۳۲۶ بار خود را با ضمیر متکلم وحده ( من ) و ۱۷۷۲ بار با ضمیر متکلم مع الغیر ( ما ) معرفی کرده است . ارقام فوق که از یک جستجوی چشمی حاصل شده ممکن است کمتر از واقعیت و مشمول خطا باشد .

۳ - مائده ۱۱۱ - وحی مستقیم خدا به حواریون حضرت عیسی برای ایمان به خدا و رسولش .

۴ - این ارقام البته مربوط به مواردی است که خداوند مستقیماً متکلم است ، اما مواردی هم وجود دارد که از خدا به عنوان سوم شخص (هو= او) یاد می شود و وحی به « او » نسبت داده می شود ( ۱۱ بار ) و یا فاعل وحی مجهول است ( ۱۴ بار ) .

## « من » محمد در تسخیر « وحی » الهی<sup>۱</sup>

آیا دین و کتاب الهی محصول تراوشات ذهنی خلاق پیامبر است، که پس از جستجوها و تجربیاتی طولانی و تفکرات و تلاش هائی در حل معضلات اجتماعی، تحت تاثیر الهامات الهی به تدریج شکل گرفته است؟ آیا منشأ و محور و مقصود اصلی، شخص پیامبر است و او آفریننده وحی و قرآن است؟

چنین باوری تناقض صریح با برخی آیات قرآن که مکانیسم دریافت وحی را صد در صد مستقل از تجربه و تلاش و حتی اراده رسول معرفی کرده است دارد. از جمله:

قیامت ۱۶ الی ۱۹ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ. إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ. فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ

( ای رسول ، به هنگام دریافت وحی ) زبان خویش حرکت مده تا بر ( خواندن ) آن شتاب کنی . جمع کردن آن ( در حافظه تو ) و خواندنش بر ماست، پس همینکه ما خواندیم آن را دنبال ( تکرار ) کن ، پس از آن نیز بیانش بر ماست.

مرحوم علامه طباطبائی ( ره ) در تفسیر المیزان ، این توصیه را به عنوان جمله معترضه ای برای « رعایت ادب الهی برای پیش نیفتادن در خواندن وحی قبل از اتمام آن » تلقی کرده است ، مثل اینکه معلمی به شاگرد خود که در حین درس سؤال می کند ، می گوید حرف نزن بگذار من سخنم تمام شود و اضافه کرده است :

« جمع کردن آنچه به تو وحی می شود و پیوسته کردن اجزاء آن بیکدیگر و قرائت آن بر تو به عهده ماست و هیچیک از اینها از ما فوت نمی شود تا تو عجله کنی و قبل از خواندن ما آنرا بخوانی . . . نخست آنرا در ذهن تو از فراموشی و دگرگون شدن حفظ نموده و سپس با زبانت برای مردم می خوانیم و بیان می کنیم.»

هرچند توضیحات مرحوم طباطبائی مستقل بودن وحی را از تلاش ذهنی و حافظه و حواس و حتی زبان گیرنده آن نشان می دهد ، با این حال جمله « رعایت ادب الهی » و مثالی که زده شده ، قیاسی بشری به نظر می رسد.

برداشت دقیق تر و فنی تر و علمی تر از این آیه را در تحلیل « مالک بن نبی » نویسنده نو گرای متفکر و مبارز بزرگ الجزائری در کتاب « پدیده قرآنی » می توان یافت که مناقضات بین وحی قرآنی و « من » محمد یا استعداد و گرایش طبیعی او را با آنچه وی را در حالت پذیرندگی وحی قرار می داد به روشنی بیان کرده است:

« در آغاز رسالت ، هنگامی که پیامبر خود را در حالت پذیرش وحی می یافت ، طبیعتاً حافظه اش را به کار می گرفت تا آیات را به تناسب وحی شدنشان حفظ نماید. این عمل ، یک رفتار غریزی و ماشینی بوده مثل هرکس که به دیگری گوش می دارد و می خواهد گفتار او را حفظ نماید و به همین دلیل گفتار را در دل خود تکرار می نماید. تکرار کردن ، در واقع ، اجرای یک عمل ذهنی غریزی و فطری اساسی است . . .

۱ - مطالب از این به بعد خلاصه ای از نکاتی است که قبلاً در این زمینه از این قلم مطرح گشته است.

این عمل به طور طبیعی از خود « من » در هر مرحله ای از آگاهی باشد سرچشمه می گیرد. . . آیه بالا دقیقاً در جهت عکس و بر خلاف رفتار طبیعی محمد نازل می شود ، چه وی برای تکرار و حفظ کلماتی که در فضای ذهن او پدیدار می شوند و ذهن او را با طنین آهنگین خود، تحریک کرده و متمرکز ساخته اند تا حدی اراده خود را آزاد گذارده است . . . و به این دلیل ، آیه قصد دارد که در وجود محمد فعالیت آزادانه حافظه را - که مکانیسم آن دقیقاً در « تکرار منع شده » است ، حذف نماید. . . بدین ترتیب ، آیه باز هم فراتر می رود ، نه تنها قدرت اختیار و اراده انسانی و تمایل موجود در محمد برای عمل ذهنی غریزی ( حفظ آیات ) را ، بلکه حتی قانون روانی فعالیت « حافظه » را نیز در بر می گیرد و منع می نماید . . . تضاد دوگانه این آیه با تمایل طبیعی محمد و با قانون کلی حافظه ، به نحوی خاص غرابت و شگفت انگیزی پدیده ای را مطرح می سازد که بدین ترتیب ، در زمینه ای مطلق و مستقل از عوامل مؤثر روانی و زمانی جایگزین می گردد، در نتیجه ، این تضاد دوگانه ، ویژگی ماورائی و مطلق پدیده قرآن را مشخص می نماید.»<sup>۱</sup>

پدیده فوق شبیه نوشتن متنی عالمانه به دست فردی عامی و بی سواد است که به عنوان « مدیوم » تحت تأثیر هیپنوتیزم و القای روانی در حالت خواب قرار گرفته باشد، یا کسی که با چشمان بسته نیمه های شب از بستر خارج شده و مسیری مشخص را به راحتی طی کرده باشد.<sup>۲</sup> در این مورد گوئی اندام و اعضاء و جوارح او در اختیار نیروئی بیرونی است و به اراده او حرکت می کند. آیا می توان گفت پیامبر در اخذ و انتقال وحی شبیه دستگاههای ضبط و پخش عمل کرده است؟

ما هر قدر ذهن پیامبر را پاک و خالص و حافظه او را نیرومند و خطا پذیر تصور کنیم ، نمی توانیم نسبی بودن ظرفیت درک و فهم انسان و تأثیر زمینه های تجربی و تربیتی او را در آنچه می فهمد نادیده بگیریم. در این صورت جریان وحی همچون آب خالصی که از منشأ جوشش و جریان خود به تدریج رنگ و رسوب بستر را می گیرد ، سخنان پیامبر تلقی او از کلام الهی و درک و فهمی نسبی ، با توجه به امی بودن آن رسول ، محسوب می گشت ، نه عین کلام الهی و آنچه برای هدایت بشر تا آخرت نازل شده است.

## شکیب نه شتاب :

طه ۱۱۴: فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي  
عِلْمًا

پس خداوند پادشاه حق برتر و بالاتر است و تو به خواندن ( آنچه بر تو وحی می شود ) قبل از اتمام آن شتاب مکن و بگو پروردگارا علم مرا بیفزای.

این آیه نیز همچون آیه ۱۱۶ سوره قیامت رسول را از شتاب برای خواندن آنچه بر او الهام می شود ، قبل از انقضای وحی ، باز می دارد و انگیزه اش را برای علم بیشتر افزایش می دهد. آیا چنین توصیه ای اگر محتوای وحی محصول تراوشات فکری و تجربه و تفکر و تلاش های سیاسی اجتماعی پیامبر بود معنائی داشت؟

۱ - کتاب « پدیده قرآنی » صفحات ۱۵۸ و ۲۵۶

۲ - هرچند مبانی علمی این امور ، که فراوان نیز نقل می شود، برای این قلم ناشناخته است.

کدام منطق ممانعت از شتاب و شکوفائی ذهن خلاق و جرقه های جستجو گرانه را می پذیرند؟  
در این صورت ، مطالب علمی فراوان قرآن را که دور از ذهن معاصرین پیامبر بوده است ، چگونه می توان  
توجیه کرد؟

به قول « موریس بوکای » پزشک عالیقدر فرانسوی :  
« نمی توان پذیرفت که بسیاری از مطالب قرآنی که جنبه علمی دارند ، با توجه به درجه آگاهی و معلومات در  
زمان محمد(ص) اثر یک انسان باشد. . . بدین ترتیب کاملاً معقول و صحیح است که نه تنها قرآن را به عنوان یک  
وحی بپذیریم ، بلکه حتی به اصالت تضمین شده ای که عرضه می دارد، و وجود قضایای علمی که پس از تحقیق در  
زمان ما به عنوان یک شکست برای فرضیات بشری تلقی می شود، برای « وحی قرآنی » نیز مکانی کاملاً ممتاز قائل  
شویم.»

### مکانیسم محافظت کننده از وحی ( در برابر عوامل بیرونی و درونی ذهن پیامبر ) :

سوره جن ۲۶ تا ۲۸

عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا .  
إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكُم مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَن خَلْفَهُ رَصَدًا .  
لِيَعْلَمَ أُن قَدْ أبلغُوا رسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا .

( خداوند ) ، دانای پنهانی های عالم است و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد.  
مگر رسولی را که پسندیده باشد ، ( در این صورت حتماً ) رصدی ( نیروی نگهبان و مراقبی ) از پیش رو و  
پشت سر ( مسیر بین گیرنده وحی تا مردم و بین مبدأ وحی تا رسول ) داخل ( سیستم ) می کند.  
تا بداند ( اطمینان حاصل نماید ) رسالت پروردگارشان ( انتقال وحی به مردم را ) ابلاغ کرده اند یا نه ، خداوند  
به آنچه در ( اندیشه و دل ) آنان است ، احاطه کامل دارد و به شماره ( کمیت ) هر چیز در عالم آگاه است.

از آیات فوق اجمالاً نتایج مهم زیر استنباط می شود:

- ۱- خداوند رصدی ( نیرو یا فرشته ای ) بر رسولان گیرنده وحی می گمارد تا آنچه را بر آنان وحی می شود ،  
بدون کم و کاست و دخالت ذهن و اندیشه به مردم ابلاغ نمایند.
- ۲- این رصد ، هم مسیر ابلاغ به مردم را حفاظت می کند و هم مسیر مبدأ صدور تا گیرنده وحی ، یعنی  
جبرئیل را (بین یدیه و من خلفه )
- ۳- ظرفیت های ذهنی گیرندگان وحی و میزان معلومات و تجربیات زندگی آنها برای فرستنده وحی کاملاً  
آشکار است و او احاطه کامل به افکار و اندیشه های آنان دارد، لذا می تواند از نفوذ نظریات و برداشت های شخصی  
آنان در محتوای وحی ممانعت نماید.
- ۴- عدد اشیاء ، یعنی نظام مقداری همه چیز ، از جمله وحی و مباحث هدایتی ، نزد خدا شمرده شده و  
متناسب و مقدر است. بنابر این ، نمی تواند تابع تلقی ذهنی و استنباط های مستقل و پیش بینی نشده و خارج از  
نظام تقدیری فرد گیرنده باشد.

مرحوم طباطبائی ذیل این آیه در تفسیر المیزان گفته است:

« سلوک رصد پیش رو و پشت سر رسول برای حفظ وحی از هر تخلیط و تغییر دادن ، یعنی کم و زیاد کردن است . . . برای این رصد می گماریم تا محقق شود که رسولان رسالات پروردگارشان را به مردم ابلاغ کرده اند و بدون تغییر و تبدیل ابلاغ کرده اند . . آیه شریفه می رساند که وحی خدا ، از مصدر وحی گرفته تا نفس رسول و از رسول گرفته تا مردم ، از هرگونه تغییر و تبدیلی ایمن است.»

طباطبائی مفهوم تعبیر « بین یدیه و من خلفه » را « امتداد و مسافت موهومی دانسته که انسان از شنیدن کلمه رسالت در ذهن خود تصور می کند.» « بین یدیه » ، یعنی مردمی که رسول به سوی آنها فرستاده شده و « من خلفه » یعنی مصدر وحی.

### تضمین حفاظت ابدی در برابر عوامل ابطال کننده

علاوه بر آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره جن که مکانیسم محافظت کننده از وحی را از طریق « رصد » ( نیرو یا فرشته محافظت کننده ) بیان می کند ، آیات دیگری نیز بر تضمین سلامت وحی ، از دخالت عوامل بیگانه تکیه دارد که ذیلاً به مهمترین آنها اشاره می کنیم:

۱- حجر ۹ اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

همانا ما خودمان ذکر را نازل کرده و همانا ما خود محافظ آن هستیم.

در این آیه کوتاه ، مسئله محافظت از وحی از چندین طریق ادبی مورد تأکید قرار گرفته است<sup>۱</sup> همه این ادوات تأکید نشان می دهد تا چه حد موضوع حفاظت از وحی مهم و محوری می باشد.

منظور از « ما » ( انا ، نحن ) در آیه فوق خداوند و فرشتگان ، یعنی همه عوامل و نیروهای مؤثر و دست اندر کار جهان هستی ، می باشند که در حفاظت از « ذکر » ( قرآن ) در برابر عوامل و اندیشه های ابطال پذیر بشری مشارکت دارند.

منظور از حفاظت ، حفاظت مطلق و همیشگی از زمان نزول وحی تا قیام قیامت بوده ، هم ظرف پذیرنده وحی ، یعنی قلب پیامبر را شامل می گردد و هم ظرف زمانی پس از ابلاغ و تلاوت آیات برای مردم را ، تا آخر زمان.

این سخن را آیه زیر بهتر توضیح می دهد:

۲- فصلت ۴۱ و ۴۲

... إِنَّهُ لِكِتَابٍ عَزِيزٌ

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ

محققاً آن ( قرآن ) کتابی فراتر ( ابطال ناپذیر ) است. باطل نه از پیش رو ( زمان حال و آینده ) و نه از پشت سر ( گذشته تاریخ ) بر آن راه نمی یابد ، ( چرا که ) از جانب حکیمی حمید نازل شده است.

۱- طور ۴۸ ... تو زیر نظر ما هستی ...

به تعبیر «المیزان»:

« ما بین یدیه و من خلفه » زمان نزول قرآن و عصرهای بعد از آن تا روز قیامت را در بر می گیرد. یعنی قرآن از هر جهت مصون از دستخوش بطلان بوده ، ممکن نیست چیزی که از قرآن نباشد در آن راه یابد و یا تحریف و تغییر نماید.»

اینکه مکانیسم این محافظت چگونه است ، برای ما روشن نیست ، همین قدر گفته شده که آن حقیقت ، پیام خواندنی دارای مجد و معنائی بس بلند است که در « لوح محفوظی » قرار گرفته است:

بروج ۲۱ و ۲۲ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ . فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ  
بلکه این قرآنی مجید است . در لوحی محفوظ.

اتفاقات غیر منتظره ای همچون : افک عایشه ، جنگ احزاب ، داستان ابولهب ، شیطنت های منافقین و امثالهم که به آنها به عنوان حوادث غیر مترقبه و پیش بینی نشده ای که در شکل گیری قرآن نقش داشته اند ، نگاه می شود ، تماماً محمل ها و مصادیقی برای انتقال پیام بوده اند و اگر چنین حوادثی اتفاق نمی افتد ، در قالب حوادث دیگری این پیام ها منتقل می گردید.

ما اگر شرایع الهی را صد در صد تابع تحولات تدریجی شخصیتی و تجربه تاریخی رسولان بدانیم ، در توجیه تحولاتی که قرآن از زندگی آنها بیان داشته ، دچار تناقض می شویم.

### علوم دقیقه نظم فعلی قرآن را اثبات می کند.

آیا جای یک یک سوره ها و آیات به دستور خدا و زیر نظر خاص پیامبر تعیین شده و قطعیت یافته و به همان ترتیبی که الان در دست ماست تقدس ماورائی دارد، یا بر مبنای دخالت نظر و اجتهاد اصحاب شکل گرفته است؟

اگر در گذشته های دور با فلسفه و کلام و عرفان و ادبیات ، رسیدن به حقیقتِ وحیانی بودن کامل قرآن ، مشکل و محال می نمود، امروز از طریق علوم دقیقه ، بخصوص ریاضیات و آمار و به کمک کامپیوتر و ابزار الکترونیکی ، به نتایجی می توان رسید که با کنکاش های قابلِ چون و چرایِ عقل نظری ، تفاوت اساسی دارد. در اینجا دیگر ذوق و سلیقه دخالتی ندارد و ارقام و اعدادِ قطعی ، منصفان را مجبور به تسلیم می کند.

ملاحظات « رشاد خلیفه » محقق مصری ، در کشف کد ریاضی قرآن ( هرچند بعد ها ادعاهای باطلی کرد و برخی یافته هایش جای چون و چرا دارد ) حقایق غیر قابل انکاری را آشکار ساخت. مضرَب مشترک بودن عدد ۱۹ در ۲۹ سوره ای که با حروف مقطعه آغاز می شوند ، و صدها شاهد آماری برای اثبات این نکته و نکات ریاضی فراوانی که توسط او یا شاگردانش مطرح گردید ( از جمله روابط بسیار حیرت آوری که اعداد ۷ و ۹ و ۴۰ و ... در قرآن دارند) نشان داد که حتی یک کلمه را نمی توان در قرآن جا به جا کرد ، چه آنکه خواسته باشیم اجتهاد اصحاب را در ترتیب فعلی قرآن دخیل بدانیم.

تحقیقات فوق در ایران نیز از جمله توسط آقای دکتر سید محمد فاطمی استاد فیزیک دانشگاه تهران پیگیری و تکمیل گردید و در سال ۱۳۷۲ در مجموعه ای به نام « آیت کبری » همراه با دهها جدول و نمودار با صدها رابطه شگفت آور ریاضی عرضه گردید.

نویسنده دیگر مصری « عبدالرزاق نوفل » در کتاب « معجزات عددی قرآن » به حدود ۱۵۰ رابطه یا تساوی عددی در قرآن اشاره کرده همچون تساوی واژه های متضاد : دنیا و آخرت ، صبر و شکر ، زن و مرد، شیطان و فرشته و ... همچنین تکرار ۳۶۵ بار کلمه یوم ( مساوی تعداد روزهای سال ) ، ۱۲ بار کلمه شهر ( تعداد ماه های سال ) و ... روشنگر این حقیقت اند.

کتاب « سیر تحول قرآن »<sup>۱</sup> که از زاویه و با متدی دیگر در جستجوی کشف ترتیب نزول آیات سوره های قرآن بوده ، بدون پیش داوری و فرضیه ذهنی قبلی و تحمیل تئوری و تمایلات اعتقادی، به نتایجی رسیده است که نشان می دهد تعداد کلمات و آیات نازل شده در ظرف ذهن پیامبر ، در تمامی بیست و سه سال رسالت ، چه آن زمان که پیامبر فقط خدیجه ( س ) و علی ( ع ) را در کنار داشت و مذهبش مخفی بود، چه آن زمان که دعوتش علنی گشت و اسلام شبه جزیره را فرا گرفت و هر ماه در جنگ و جریانی اجتماعی بود و مناسباتی با دنیای آن روز پیدا کرد ، در همه حال ثابت و یکنواخت و « کیلی » ثابت ! داشته است ، این سخن یعنی استقلال وحی از تجربه درونی و بیرونی پیامبر !

جناب دکتر سروش عزیز ،

با عذر خواهی از تصدیع و طولانی شدن کلام و با دعای سلامتی و سعادت و سبقت و سرعت در نیل به مغفرت و رحمت الهی برای شما ، سخن خود را با تکرار آیه ای که در ابتدای مطلب آوردم، و دعائی که از زبان راسخین علم به دنبال آن آمده است ، ختم می کنم:

... و راسخان ( ریشه داران ) در علم گویند: بدان باور داریم ، همه کتاب از جانب پروردگار ماست ، و تنها خردمندان پذیرای این پندند.  
پروردگارا ، دل های ما را پس از آنکه هدایتمان کردی دستخوش انحراف مگردان ( تا درکشف مبهمات قرآن دچار لغزش نشویم ) و از جانب خویش رحمتی بر ما ارزانی دار که بخشاینده تویی ، تو

عبدالعلی بازرگان

اسفند ۱۳۸۶

---

۱- این کتاب از آثار مهندس مهدی بازرگان است که در سال ۱۳۴۵ در زندان قصر نوشته شد و برای اولین بار در سال ۱۳۵۵ توسط شرکت سهامی انتشار به چاپ رسید و بارها تجدید چاپ شد.

در کتاب دیگری به نام « جمله شناسی قرآن » که توسط همین نویسنده و ناشر عرضه گردیده است، متن قرآن با بسیاری از متون بشری همچون گلستان سعدی ، کلمات ژان پل سارتر و کتاب « دارالمجانین » محمد علی جمال زاده ، مقایسه گردیده و همه جا نظم حیرت آور ، در کنار بی نظمی و اغتشاش را ، از طریق جداول و نمودار نشان داده است.